

حکایت

شیخ را گفتند : « فلان کس بر روی آب می رود » . گفت : « سهل است . وزغی و صعوه ای نیز بروی آب می رود » .

گفتند که : « فلان کس در هوا می پرد ! » گفت : « زغنی و مگسی در هوا پیرد » .

گفتند : « فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می رود » . شیخ گفت : « شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می شود .

این چنین چیزها را بس قیمتی نیست . مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و با خلق ستد و داد کند و با خلق در آمیزد و لحظه ای از خدای ، غافل نباشد . »

اسرار التوحید ، محمد بن منور